



◀ صدایت

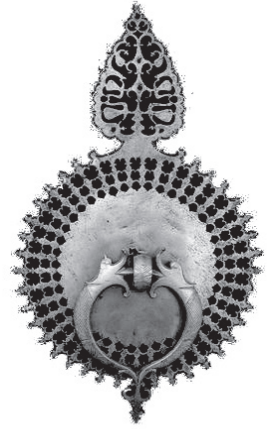
که می‌گوید به من تعلق دارد

چگونه گنجشک‌وار

روی هر درخت جا خوش کرده است؟ ▶

سوزان علیوان

ترجمه عذرا جوانمردی



چامه شماره ۲۳

صاحب امتیاز و مدیر: محمّد صادق رحمانیان

شماره تلفن: ۰ ۹ ۱ ۲ ۱ ۴ ۸ ۶ ۹ ۶ ۱

دبیر شعر: ضیاءالدین خالقی

دبیر داستان: محمّد جواد جزینی

روابط عمومی و اشتراک: فرشته چایکار

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم

گرافیکست: پارسا رحمانیان

حروفچینی: راضیه آخوندی

فضای مجازی: پگاه رحمانیان

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم

کوچه یاس، پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۹۶۴۷۶

chameh1397@gmail.com

www.chamehmag.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران ۰ ۲ ۵ ۳ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶ ۶

تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۲۱ - ۷۷۱۴۴۸۰۸

دکه های تهران: نشرگستر امروز نوین ۰ ۲ ۱ ۵ ۴ ۰ ۸ ۱ ۰ ۰ ۰



۱۲ هزار تومان
در
فروشگاه های
مجازی



شعر ◀ داستان ◀ گپ

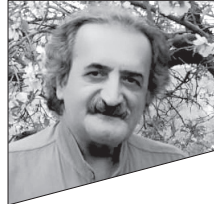
c h a m e h



دوماهنامه ادبی چامه

سال چهارم، شماره بیست و سوم

اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۱



شعر
زمان

داستان

یادداشت

۶۲-۸۱

رحمت حقی پور
محمد آشور
ضیاقاسمی
حمید روزیان
علی حُرّ «سپیدار»
حمید فتحی
اعظم کشاورز
هومان مهرآذین
مصطفی توفیقی
فرزانه کارگرزاده
م. ب. آهو
مژگان لاله

۱۸-۶۱

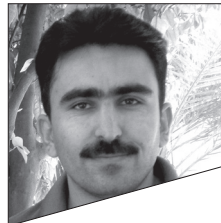
شیده درویش
مریم فردی
زهرا باقرپور
محمد حسین
افشاری نیا
مرجان ظریفی
مریم علی اکبری
محبوبه سلاجقه
بروس هالند راجرز
راجله بهادر

۱۰-۱۱

صادق رحمانی

۱۲-۱۷

شعر دلف
از
رضا پراهنی
با ترجمه به زبان عربی
از
موسی بیدج





۲۱۰-۱۸۸

شعری از
آریا عابر
ترجمه به فارسی:
سامره عباسی

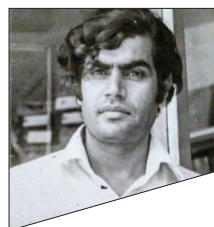
هفت شعر از
صالح یوعذار
ترجمه به عربی:
تّمام میهوب

و عشق بی قاعده
است
نگاهی به شعر و برخی
تئوری‌های رضا برانه
حسنا محمدزاده

۸۲-۱۸۷

سیمین بهبهانی
محمدعلی سپانلو
عبدالعلی دستغیب
کیوان اصلاح‌پذیر
مجتبا پورمحسن
حمیدرضا
گشمردی
ثریا کهریزی
میترا سرانی اصل
محمد لوطیج
رضا روشنی
سُریا داودی حَموله
افسانه نجومی

احسان مهدیان
مریم حشمت‌پور
بایش جبار زیارة
ایوب صادقیان
محمد زندگی
علیشاه مولوی
محبوبه افشاری
حمیدرضا
آتش برآب
علی عبداللهی
مرجان مدرس
سعید سعیدپور
حسن فرخی





مریم فردی

داستان

۲۲



شیده درویش

داستان کوتاه

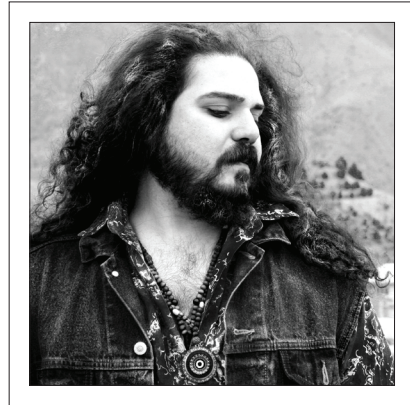
۲۰



ضیاء قاسمی

غزل

۱۸



هومان آذین‌فر

شعر

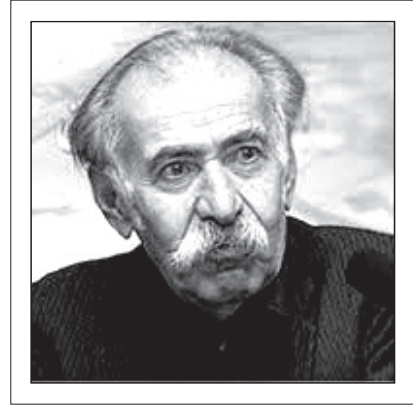
۸۰



پروفسور هانس راجرز

داستان ترجمه

۵۲



عبدالعلی دستغیب

ویژہ نامہ

۱۰۶



ہیترا ایرانی اصل

پروندہ ویژہ

۱۲۴



زہرا کارگزادہ

شعر زمان

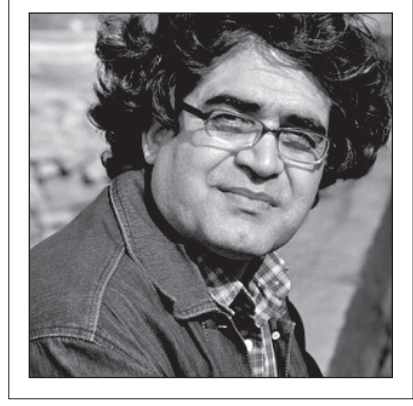
۷۹



سین پهبانی

وژہ نامہ

۱۰۲



علی عبداللہی

ترجمہ شعر

۱۷۰



ہریم علی اکبری

روایت

۱۳۹



محمد آشور

شعر زمان

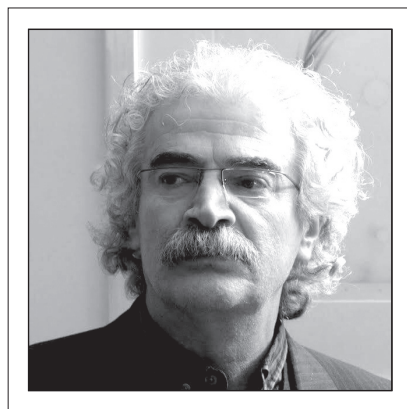
۶۱



زهرا باقرپور

داستان

۲۸



مسعود زندی

خاطرات نوشتن

۱۷۲



احسان مهدیان

نقد شعر

۱۴۸



آریاعابری

شعر و ترجمه

۱۹۴



یک

شعرارمغان ماجراجویی شاعران با کلمات است. فارغ از این ماجرا، شاعر چیزی جز سکوت ندارد. پس هر سطر در شعر گامی به سوی ماجراجویی است. زمانی که شاعر در حال ساختن شعر خود است، کار را به پایان رسانده است. برخی شعر را کوشش می خوانند، اما شعر ماجراست. چگونه می توانیم به جوهره شعر دست پیدا کنیم، در حالی که شعر چون آهویی رمنده و همیشه در حال تغییر است؟ خود را به شکلی ثابت، تصدیق نمی کند و از شکلی به شکلی دیگر استحاله می شود؛ در جست و جوی جوهر و معنا، اما بدون قطعیت نهایی.

شعر در زمانه ما چه ضرورتی دارد؟ آیا واقعاً ضرورتی دارد شاعران بنویسند و شعرهای خود را در مجموعه هایی به چاپ بپردازند تا به دست خوانندگان اندکی برسد؟ سرودن شعر در این روزگار چه سودی دارد؟ برای شعر ضرورتی بیش از این که شعر همانند اسبی رام ناشدنی از همه چارچوب ها سرپیچی می کند. مثل آذرخش که سرشار از زیبایی های غریب است. شعر به مثابه کودکی جهان و شهر آینده روح را صیقل می دهد و تخیل را تازه نگاه می دارد. فکر کن دف نوازی در گوشه خلوتی در دوردست به تنهایی دف می زند. رشته ای نامریی از صدا بین نوازنده

و شنونده به وجود می آید. نوازنده دف کیست؟ که این گونه دو جهان و دو فضا را به هم مرتبط می سازد. او موجودی لطیف و شکننده است که به هنگام خلاقیت به قادری مطلق تبدیل می شود. آیا جز شعر چیزی وجود دارد که روح آدمی را از ورطه تیرگی نجات دهد؟

شعر علاوه بر شاعر ماجراجو به مخاطبان شجاعی نیز نیاز دارد که فراتر از زمانه خود بیندیشند تا به گوهر شعر دست یابند. بیاییم شنونده شجاعی باشیم برای شعرهای ماجراجویانه.

دو

در این شماره از چامه باید یادی کنیم از شاعر و منتقدی که در شعر و نقد بسیار ماجراجویی کرد. رضا براهنی، در سال هایی که شعر هنریکه تازی در میان هنرهای دیگر بود با نقدهایش بسیاری از شاعران را از خود دلخور کرد، اما همو توانست چراغ نقد را تا بدین روز روشن نگه دارد، زیرا هنوز که هنوز است نقد جدی شعر را با او می شناسیم. او علاوه بر ماجراجویی در نقد در شعر نیز دست به غوغا طلبی زد و با انتشار دفتری با نام «**خطاب به پروانه ها و چرا من شاعر نیستم**» تئوری خود را برای جدایی رضا از نیما منتشر کرد. یکی از شعرهای بلواجویانه اش **دف** نام دارد که حول و حوش آن حرف و حدیث هایی گفته و شنیده شد.

چامه‌ورزی

صادق رحمانی

شعر، همان تجربه‌ها را تکرار می‌کنند، اما علی باباچاهی همواره در پی تجربه‌هایی در شعر بوده است و به همه زوایای شعرپسانیمایی سرک کشیده است و طبق معمول از منتقدان خود نهراسیده است. همین ماجراجویی در شعر است که از او شاعری مبدع و جست‌وجوگر ساخته است. او در این شماره چندین و چند رباعی و دوبیتی را به خوانندگان تقدیم کرده است تا در کنار شعرها و تجربه‌های زبانی و معنایی‌اش همچنان خود را وام‌دار شعر اصیل و ایرانی معرفی کند. گزاره‌های منفرد که در سه جلد تدوین شده است، مجموعه‌ای است از نقدهایی که سالیان در مجلات و روزنامه‌ها به چاپ رسیده و اکنون می‌تواند با عنوان دفتری از نقد شعر شاعران و نظریات شعری او چراغی پیش روی علاقه‌مندان و مخاطبان جدی شعر باشد.

از دیگر سو برخی از شاعران و پژوهشگران ادبی درباره آثار و احوال او در این شماره قلم زده‌اند و عکس‌هایی از او و شاعران دیگر هم‌روزگار ما منتشر شده است. در پایان از آقای عبدالله سلیمانی، شاعر و روزنامه‌نگار که بخش ویژه‌نامه را تدارک دیدند، تشکر می‌کنم؛ فراوانا.

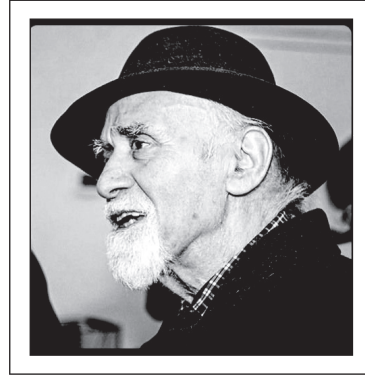
موسی بیدج، مترجم و شاعر این شعر رضا براهنی را با مراقبت و نکته‌بینی به عربی ترجمه کرده که در شعر آغاز آمده است. همچنین گفتاری از حسنا محمدزاده، پژوهشگر ادبی پیرامون میراث شعری رضا براهنی در این شماره از چامه آمده است.

سه

این شماره از چامه به علی باباچاهی اختصاص یافته است. او در سال ۱۳۲۱ در کنگان استان بوشهر به دنیا آمده است و شرح زندگی و ماجراهایی که بر او رفته است در گفت‌وگوی عبدالله سلیمانی با او در این چامه آمده است. باباچاهی در این گفت‌وگو به زوایای زندگی خود، چگونگی چاپ و انتشار نخستین مجموعه شعرش و کسانی که او را حمایت کرده‌اند و کسانی که با او به ستیز برخاسته‌اند گفته است.

او از نخستین مجموعه شعرش که در بی‌تکیه‌گاهی نام دارد تا آخرین مجموعه شعرش همواره شاعری جست‌وجوگر و پرماجرا بوده است. او همچنین سال‌ها بر صندلی نقد مجله فرهنگی اجتماعی آدینه تکیه زده است و از این جهت منشأ پرورش استعدادهای شاعران جوان بوده است. بسیاری از شاعران ما پس از انتشار چند مجموعه

د ف شعر رضا براهنی

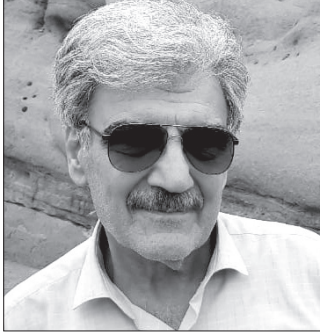


انقر على الدف ، ددْفُ ، فالدَّفْدَفَة تحت ضوء القمر
في قلب الليل هذا ، ليل دَفِ الأَقمار
صرخة فتوحات
أرواح النحيب والزغردة في الرعد القادم .
نعم ، ددْفُ !
فلمعان الصراخ في الوقائع الجميلة ،
ددْفَة يطلبها فرهاد العاشق .
ددف على الدف ، فالرعد القادم من حقيقة تلك
الدائرة قد أشرق و شروقه جار وليكن أكثر شروقاً !
دف تجذُر في الدف ، و قمر غاب في القمر . تالله
ددف !
ددف بدف روح السماء ، ددْفُ بدف روحي ،
ددف !
فالليلة ، لا ترى صمتاً بعد الآن
و أنا ، بعد ليلة الطوفان هذه
لا أنام لمئة الف عام ، لا أنام
ددْفُ الليل ! بتدْفد فمئات آلاف الدفوف
ددف ضوء القمر بروحي ! لا تترك دَفك ، أحلفك
بلذة هذه اللحظة ، لا تترك دَفك !

يا كُرْدِي الروح
يا ذات الضفيرة السامقة
يا ذات الشرح في العيون
يا ذات الحاجب الممتد الى المعجز ، يا معجز الرغبة
يا ذات العيون الخشخاش
يا ذات الشفاه الشمس
يا سارق الف نار ، يا جبل الوقواق ، يا ضحكة

د ف را بزن ! بزن ! که دفيدن به زيرماه در اين نيمه
شب ، شب د ف ماه ها
فرياد فاتحانه ي ارواح هاي هاي و هلهله
در تندري ست که مي آيد
آري ، بَدَف !
تلالو فرياد در حوادث شيرين ، دفيدني ست که
مي خواهد فرهاد
د ف را بَدَف ! که تندر آينده از حقيقت آن دايره ،
دميده ، دمان است
و نيز دمان تر باد !
د ف در د ف تنيده و ، مَه در مَه رميده . خدا را بَدَف !
به د ف روح آسمان ، به د ف روح من بَدَف !
شب ، بعد از اين سکوت نخواهدديد
من ، بعد از اين شب توفاني
تا صد هزار سال نخواهم خفت
شب را بَدَف ! دفيدن صدها هزار د ف !
مہتاب را با روح من بَدَف ! د ف خود را رها نکن ،
تورا به لذت اين لحظه
مي دهم قسم ، د ف خود را رها نکن !

اي كُرْدِ رُوح !
گيسوبلند!
قيقاج چشم!
ابروكشيده سوي معجزه ها ، معجزه هوس !
خشخاش چشم!
خورشيدلب!
دزد هزار آتش ، اي قاف ! اي قهقه گدازه ي



ترجمه هو سی بیدج

شظايا النحاس في حمى الذهب، ددْفُ ددْفة
تنور جسدي لا تترك
دك!
فكواكب الدف
تدْفد في رياض السنونو
دْفد ددْف ددْف
فهذا القلم
يقطر دما
مثل عينيك
دْفد ددْف!

إمراة كانت تركض في سواحل الفولاذ
صرخت يا الله يا الله يا الله لم أهملت سماء طهران
والدف، ضحى لها بوجه البدر الذهبي من السماء

دْفد ددْف ددْف
دْفد ددْف ددْف
دْفد ددْف ددْف

حبيبي!
أيتها السماء
يا أنثا ذكر الروح
يا سرالترنج
يا ذات العيون الخشخاش
دْفد ددْف تنور جسدي!

مس درتب طلا،
دْفد ددْف تنور تنم را بدف!
د ف خود را رها نکن!
سباره هاي د ف
دربا غهاهاي چلچله مي کوبند
د ف د ف ددْف ددْف
از اين قلم
چون چشم تو
خون مي چكد
دْفد ددْف

يك زن كه درسواحل پولاد مي دويد
فرياد زد: خدا، خدا، خدا
تو چرا آسمان تهران را از ياد برده اي؟
د ف صورت طلايي ماه تمام را
از آسمان به زن ايثار كرد
دْفد ددْف ددْف
دْفد ددْف ددْف
دْفد ددْف ددْف

محبوب من!
اي آسمان!
زنم دروچ!
راز ترنج!
خشخاش چشم!
دْفد ددْف تنور تنم را بدف!



ای کرد روح!

کرکوک را به صولت فریاد خود بکوب،

برکوه قاف!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف

سیمرغ جان، پدَف! دَف البرزرا بدَف!

دَفینه‌ی ارواح سنگ را بیدار کن! البرزرا بیدار کن!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف دَدَف

ارواح سنگ گشته‌ی اجداد خواب را بیدار کن!

سیمرغ جان!

بیدار کن!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف دَدَف دَدَف دَف

وقتی که برصحاری یاقوتی

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

طالع شوید بر من و برشانه‌های من،

ای سینه‌های دَف!

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

انگشتِ ارغوان

با مشتت از عطر و عسل

دَف دَف دَف دَف ست

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

من ساحلم

امواج

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

خاکم

سم سْتور

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

روح قدیم قونیه در زیر خاک، آتش گرفته

قونیه برشانه‌های خاک، چون ارغوان و لاله

دمیده ست

دَف دَف دَف دَف ست که می‌کوبد

برقونیه

یا کردیِ الروح

دَدَدَف علی کرکوک بصولة صخرتک

علی جبل الوقواق!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف

یا عنقاء الروح، دَدَدَف!، دَدَدَف جبل البرز دَدَدَف!

أيقظ كنز أرواح الصخر، أيقظ جبل البرز!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف دَدَف

بث اليقظة

في أرواح أجداد النوم التي إستحالت صخرا!

یا عنقاء الروح!

إطغي!

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف

دَدَدَف دَدَف دَدَف دَدَف دَدَف دَدَف

عندما تدفدف الدفدفة

على صحارى الياقوت

أشريقي علي، و على أكتافي يا صدور الدفوف!

أصابع الأرجوان تدفدف دَفدَفة

بقبضة من عطر و عسل

أنا ساحل

و الأمواج تدفدف دَفدَفة

أنا تربة

و حوافر الجياد

تدفدف دَفدَفة

روح قونية القديمة تحت الثرى، إشتعلت نارا

وقونية على أكتاف الثرى، نبئت كما الأرجوان و

الشقائق

و تدفدف الدفوف دَفدَفة

على قونية.

أه أيها الفتى!

أيها الأرموي!

أيا روح المحادثة!
دغدغه تدفدغه
على روح مولانا جلال الدين .

كتبت على الصحراء المبتهجة المكتوية
تبريز
لشمس
أيها الأرموي!
يا بابل يا فتية اللغات الأولى
يا روح قونية القديمة تحت الثرى ، مشتعلة ، قونية
على أكتاف التربة ، نابغة مثل الأرجوان
و شقائق النعمان .
وهذه دغدغة الدفوف
على قونية .

الريح ، تتعرج من على سفوح سبلان
و تهبط على بحيرة حطت رحالها أقوام ميديا
بالقرب منها
دغدغة الدفوف تدفدغ
شمس ترمش من على قمة سهند المبكرة
ترمش من قمم جبال الميديين المنتظرة
على الوند
زرداشت الشرق القديم بيننا
دغدغة الدفوف تدفدغ
على سطوحنا

لبن الجمال
على سطح الظهيرة
شطح النبيذ
على قامة اللسان
دغدغة الدفوف تدفدغ
بحار الزنبق تبيت على سطوحنا
دغدغة الدفوف تدفدغ
على الدف
دغدغة الدفوف
دغدغة الدفوف
دغدغة الدفوف تدفدغ

آهای جوان!
ای ارموی!
ای روح دم زدن!
دغدغه دغدغه ست که میگوید
برمولوی
بردشت های شاد برشته نوشته است
تبریز
شمس را
ای ارموی!
ای بابل جوان زبان های اولین
روح قدیم قونیه در زیر خاک ، آتش گرفته ، قونیه بر
شانه های خاک ، چون ارغوان و لاله دمیده ست
دغدغه دغدغه ست که میگوید
بر قونیه

باد از کمرکش سبلان میزند اریب و ، به دریاچه ای که
بر آن قوم ماد اتراق کرده است ، فرو میریزد
دغدغه دغدغه ست که میگوید
خورشیدی از سهند سحرخیز میزند چشمک
برقله های منتظر
کوه ماد ، به الوند
زرتشت شرقی های کهن در میان ماست
دغدغه دغدغه ست که میگوید
بربام های ما

شیر شتر
بربام ظهر
شطح شراب
برقامت زبان
دغدغه دغدغه ست که میگوید
دریای زنبق است که بر پشت بام ما
بیتوته می کند
دغدغه دغدغه ست که میگوید
روی هدف
دغدغه دغدغه ست که میگوید
دغدغه دغدغه ست
دغدغه دغدغه ست
دغدغه دغدغه ست که میگوید

آه ای جوان! اجازه بده تا ببوسمت!
 آن حنجره بوسیدنی ست
 ای ارغوان!
 آه ای جوان!
 مشّتِ عسل!
 عطر و عسل!
 بوسیدنی!
 ای حنجره
 ای ارغوان!

دفع ماه من به دور جهان چرخ می زند
 در پشت دفع
 ماه تمام
 ماه تمام
 ماه تمام
 دفع دفع ست که می کوبد
 اشک و عسل!
 رطل شراب!
 ای آبشار!
 دفع ماه من به دور جهان چرخ می زند
 دفع ماه من
 زن مرد من
 روی هدف!
 روی هدف!

دفع را بزن! بزن! که دفیدن به زیر ماه
 در این نیمه شب، شب
 زرتشت شرقی های کهن در میان ما
 فریاد فاتحانه ارواح های و هلهله در تندرستی ست
 که می آید
 دفع ماه من به دور جهان چرخ می زند
 دفع های نور، هاله ی سیاره های سر
 از آسمان حیرت گردن ها
 از شانه های شاد تجلی ها
 سر می پرد
 سر می جهد
 سر را دفع می زند
 دفع را سر می زند

آه ایها الفتی
 اِسْمَحْ لِي أَنْ أَقْبَلَكَ تَلَكِ الْحَنْجَرَةَ
 جَدِيرَةَ بِالْقُبْلَةِ
 أَيُّهَا الْأَرْجَوَانُ!
 آه ایها الفتی!
 یا قبضه من عسل!
 عطر و عسل!
 یا جدیره بالقُبلة
 أَيْتُهَا الْحَنْجَرَةَ
 أَيُّهَا الْأَرْجَوَانُ!

دفع قمری یدور حول العالم
 وراء الدف
 قمر کامل
 بدر تمام
 بدر تمام
 ددفعه الدفوف تدفد
 دمع و عسل
 رطل النیذ
 ایها الشلال
 دفع قمری یتوف حول العالم
 دفع قمری
 یا اثنی ذکر ی!
 علی الهدف!
 علی الهدف!

دفع دفع! دفع دفع! فالدفعه تحت القمری أواسط
 اللیل هذا، لیل زرداشت الشرق و القديم بیننا
 صرخة فتوحات لروح النحیب و الزغرة فی الرعد
 القادم
 دفع قمری یتوف العالم
 دفوف النور، منوء کواکب الرأس
 من سماء حیره الرقاب
 من اکتاف التجلیات المبتهجة
 تطیر الرؤوس
 تقفز الرؤوس



الدف يضرب على الرأس
 الرأس يضرب على الدف
 السيف دفدفة تضرب رؤوس الخلائق من جذورها
 الرأس يضرب
 الدف يضرب
 آه ، يا الفتى
 أيها الأرجوان
 تلك الحنجرة محببة للتقيل
 للتقيل
 أنت تضرب
 السيف ، دفدفة تضرب أعناق الخلائق
 تضرب على الدف ؟
 تضرب على الرؤوس ؟
 العصاة الحمر المقطوعة الرؤوس
 عصاة المعجزات في الطرق البعيدة
 يصطحبون قوس قزح حيرة التدفدف
 معهم المتدفدف
 في معبر الرياح
 وآلاف النجوم أيضا
 تهتف بعزيف التدفدف
 وأنذاك
 النجوم صارت كواكب الرؤوس
 تنهمر طرية و سيالة من سلوك الدفوف
 و الدفدفة
 و الدف
 كمثمل مُخمل يسحره الكواكب العاشقة الملهوفة .

أفديك ، أيها الدف المجنون ، أيها الدف المجنون ،
 أيها التدفدف المجنون ، أيها حي هي هي
 أفديك ، أيها الدف المجنون ، أيهي حي هي هي
 أفديك ، أيها الدف المجنون ، أيها التدفدف ، أيهي
 حي هي هي
 حي هي هي
 حي هي هي
 أفديك ، أيها الدف المجنون ، أيهي هي هي
 حي هي هي ...

شمشيرد ف د ف ست كه سرهائ خلق را
 از بيخ مي زند
 سرمي زند
 د ف مي زند
 آه ، اي جوان !
 اي ارغوان !
 آن حنجره
 بوسيدني ست !
 بوسيدني !
 سرمي زني !
 شمشيرد ف د ف ست كه سرهائ خلق را
 از بيخ مي زند
 د ف مي زني ؟
 سرمي زني ؟
 گردنكشان سرخ جدا از سر
 گردنكشان معجزه ، درراه هاي دور
 رنگين كمان حيرت د ف د ف د ف ست كه مي كويد را
 با خويش مي برند
 در رهگذار باد ، هزاران ستاره نيز
 د ف د ف د ف ست كه مي كويد را
 فرياد مي زنند
 آنك ستاره ها همه سياره هاي سر
 سيالهي طراوتي از شيوه هاي د ف
 د ف د ف د ف ست كه مي كويد ،
 مي بارد
 د ف مثل مخملي ست كه با سحرش
 سياره هاي عاشق و شيدارا
 پوشانده است

دورت بگردم ، اي د ف ديوانه ، اي د ف ديوانه ،
 دفد ف ديوانه ، اي ي ي ي ...
 دورت بگردم ، اي د ف ديوانه ، اي ي ي ي ...
 دورت بگردم ، اي د ف ديوانه ، اي د ف ديوانه ،
 دفد ف ديوانه ، اي ي ي
 ي ...
 اي ي ي ي ...
 اي ي ي ي ...
 دورت بگردم ، اي د ف ديوانه ، اي ي ي ي ...



داستان

شیده درویش

مریم فردی

زهرا باقرپور

محمد حسین افشاری نیا

مرجان ظریفی

مریم علی اکبری

محبوبه سلاجقه

بروس هالند راجرز

راحله بهادر



چیزی که درباره‌ی زندگی نویسندگی‌ام دوست دارم این است که راهی بوده که مسیرهای نرفته را طی کنم. من داستان می‌نویسم، اما همیشه می‌خواهم در نوشتن‌ام با چیزی که واقعی است هدایت شوم. برای داستان‌ها، درباره‌ی گیاهان و حیوانات ویتنام یاد گرفتم، در کوپه‌ی لوکوموتیوهای بخار سوار شدم، خودم را در تجربه‌های آدم‌هایی تصور کردم که زندگی‌شان با زندگی من بسیار متفاوت است

بروس هالند راجرز





معرفی تبلیغ آگهی



دوماهنامه ادبی چامه
سال چهارم، شماره بیست و سوم
اردیبهشت و خرداد ۱۴۰۱



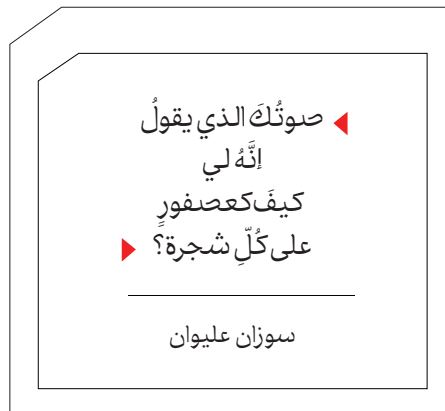
شماره ۲۴ مجله ادبی چامه (خرداد و تیر ۱۴۰۱) ویژه‌نامه‌ای برای فیلسوف و ادیب گرامی دکتر رضا داوری اردکانی خواهد بود که با همکاری استادان و نویسندگان و دبیری حامد زارع در اختیار علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

c h a m e h m a g @ g m a i l . c o m





Interview ▶ Story ▶ Poem



◀ صوتك الذي يقول
إنه لي
كيف كعصفور
▶ على كل شجرة؟

سوزان عليوان

www.chamehmag.ir